فهرست

[اصول/ سیره خداوند تبارک و تعالی 2](#_Toc136264165)

[پیشگفتار 2](#_Toc136264166)

[فروض مسئله 2](#_Toc136264167)

[استدلالات 2](#_Toc136264168)

[مقدمات دلیل اول 2](#_Toc136264169)

[مقدمه دوم: کمال و خیر تکوینی 3](#_Toc136264170)

[مقدمه سوم: 3](#_Toc136264171)

[اشکال 4](#_Toc136264172)

[جواب اشکال 4](#_Toc136264173)

[اشکال دوم 4](#_Toc136264174)

[جواب اشکال 4](#_Toc136264175)

[چند نکته 5](#_Toc136264176)

[دلیل دوم 6](#_Toc136264177)

[نکته دیگر 7](#_Toc136264178)

[سه نکته در روایت 7](#_Toc136264179)

# اصول/ سیره خدا/مقدمات

# پیشگفتار

مباحثی در مقدمه ورود در سیره خدا، سیرة الله، یا سنة الله، ذکر شد که چند سؤال وجود داشت

یک سؤال این بود که از اوصاف و افعال تکوینی خدا می‌شود استفاده شرعی کرد و حکمی را به دست آورد یا خیر؟

سؤال دیگر این بود که از اوصاف و افعال تشریعی خدا می‌شود چیزی را استفاده کرد یا خیر؟

این مقدمات را ملاحظه کردید، در مقدمات توجه فرمودید که این قصه بی‌ارتباط نیست، بلکه ارتباط نسبتاً وثیقی با مجموعه از مباحثی که در مباحث فلسفی و احیاناً عرفانی مطرح شده است دارد منتهی یک صبغه فقهی و اصولی پیدا نکرده است.

با گذر از این مقدمات وارد استدلالاتی می‌شویم که به آن‌ها می‌شود تمسک کرد یا مطلقاً در همه آن چهار فرض و سؤال و احیاناً بعضی مطلق نباشد و اختصاص به بعضی از آن فروض داشته باشد.

# فروض مسئله

حداقل چهار فرض بود؛

۱- اوصاف تکوینی خدا

۲- افعال تکوینی خدا

۳- اوصاف در مقام تشریع

۴- افعال در مقام هدایت و تربیت و تشریع

این چهار محوری بود که محل بحث بود

# استدلالات

ممکن است این استدلالات همه محورها را در بربگیرد، ممکن است به بعضی اختصاص داشته باشد، ذیل هرکدام مشخص می‌شود.

دلیل اول: دلیل عقلی

اولین دلیلی که می‌شود آورد برای رجحان تخلق به اخلاق الله، یا استفاده حکمی و ترجیحی از آن فعل یا صفت یا اسم خدا، اولین دلیلی که می‌شود اینجا آورد استدلال عقلی است با این بیان و با این مقدمات که عرض می‌کنم.

## مقدمات دلیل اول

مقدمه اول: اشتراک معنوی اسماء و صفات در ممکن و واجب

این که آن بحث‌های فلسفی را مفروض بگیریم و آن این که این عناوین و مفاهیمی که در مخلوق و خالق استفاده می‌شود مشترک معنوی است، از خود وجود تا علم و قدرت و حیات و کذا و کذا، قائل بشویم که اینها اشتراک معنوی دارد و به یک مفهوم و معنا اطلاق می‌شود در ممکن و واجب و آن نظریه مقابل را کنار بگذاریم.

نظریه مقابل این بود که استعمال اینها در ممکن و واجب به نحو مشترک لفظی است. این نظریه را کنار بگذاریم و بگوییم مشترک معنوی است و با یک مفهوم واحد این عناوین که در اسماء و صفات خدا آمده است، بر ممکن و واجب اطلاق می‌شود.

## مقدمه دوم: کمال و خیر تکوینی

این که بر اساس اینکه خداوند کمال مطلق و هستی مطلق است و هستی هم مساوی با خیر هست بگوییم که همه اسماء و صفاتی که ایجابی است و بر خدا حمل می‌شود همه خیر است و نیکی و خوب و خیر به شمار می‌آید و چیزی بر خدا که حمل می‌شود یعنی همان کمال، کمال و نیکی و خیر به معنای تکوینی.

## مقدمه سوم:

در بحث‌های فلسفه اخلاق مفروض بگیریم که هر کمال تکوینی در واقع مبنای انتزاع یک کمال و خیر اخلاقی است.

این سه مقدمه را اگر بپذیریم، آن وقت گفته می‌شود هر اسم و صفتی که در مورد خدا اطلاق می‌شود این یک خیر اخلاقی است.

این سه مقدمه این را اثبات می‌کند که:

۱- وقتی گفته می‌شود خدا علم و قدرت و حیات و… دارد اینها همه به همان معنایی است که اینجا اطلاق می‌شود

۲- این کمال تکوینی است.

۳- از این کمال خیر و کمال اخلاقی انتزاع می‌شود

با این سه مقدمه گفته می‌شود هر چه بر خدا اطلاق می‌شود خوبی است، بعد قاعده ملازمه جاری می‌شود، حتی بدون قاعده ملازمه این خوبی که آنجا وجود دارد خوب است. این ینبغی ان یفعل است

ممکن است بگوییم به قاعده ملازمه نیاز دارد و شاید نیاز به آن نداشته باشد.

این بیانی است که در واقع می‌شود که اصل این می‌شود که هر نامی و صفتی که بر خدا اطلاق می‌شود و امکان هم دارد که در بنده آن محقق بشود، آن خیر است و خوبی است و ممدوح است. و حکم عقل به ممدوحیت آن وجود دارد ممکن است بدون ملازمه بگوییم حکم شرعی رجحانی از آن استفاده می‌شود و ممکن است بگوییم آن هم یک گیری دارد و مقدمه چهارم اضافه بکنیم و بگوییم قاعده ملازمه هم داریم.

کمکی که این مسئله می‌کند این است که جایی ممکن است عقل ما به تنهایی این خوبی را نفهمد، ولی چون می‌بینیم بر خدا اطلاق شده است می‌فهمیم این خوب است آن وقت این کمک می‌کند که بگوییم برای ما هم خوب است. فرض این است که مفهوم مشترک است و فرض این است که یک مقوله‌ای نیست که فقط اختصاص به خدا داشته باشد.

این یک قاعده کلی می‌شود با این استدلال عقلی.

یعنی «تَخَلَّقُوا بِأَخْلاَقِ اَللَّهِ»[[1]](#footnote-1)، تشبّه، یا تقربوا باسماء الله و صفاته، این یک قاعده البته ترجیحی است که اینجا وجود دارد حساب و کتاب اصولی و فقهی دارد یعنی یک قاعده‌ای است اینجا.

بنابراین یک قاعده کلی با این مقدمات می‌شود پذیرفت مبنی بر اینکه آنچه از اسماء و صفات الهی است یا حتی افعال الهی است همه را در برمی‌گیرد، اینها خیر است و برای ما خیر است و رجحان شرعی دارد.

# اشکال

ممکن است کسی اینجا اشکال بکند به این که بدون اینها هم قاعده ملازمه وجود دارد

# جواب اشکال

دو نکته در جواب هست یکی اینکه وجود داشته باشد، دو دلیل پیدا می‌کنیم و مانعی هم ندارد

ثانیاً ممکن است در افعال و صفات خدا به جاهایی برسیم که عقل به طور مستقل نتواند خوبی آن را درک کند ولی اطلاق آن بر خدا و جریان دادن این مقدمات حُسن آن را درک می‌کنیم و بنابراین می‌توان کپی برداشت و ترجیح دارد.

این یک بیان است و من تا حالا ندیده‌ام و شاید باشد و شاید عرفا که تخلقوا باخلاق الله می‌گویند ریشه‌اش این باشد. منتهی این بیانی است که می‌شود اینجا آورد.

# اشکال دوم

این موارد نقض دارد مثل تکبر و امثال اینها

# جواب اشکال

این است که این یک اصل و قاعده اولیه است که قابل استثنا است در مواردی به دلیل عقلی یا نقلی استثنا وجود دارد، اوصاف یا اسمائی هست که ویژه و خاص خداست، اصلاً در ممکن معقول نیست، یا دلیل خاصی داشته باشد بر اینکه این مخصوص خداست. دلیل عقلی یا نقلی بر اختصاص به خداست.

اگر این را کسی بپذیرد در فقه صفات اخلاقی که بخش ویژه‌ای است و کار هم شده است و آن هم ابواب جدیدی است که باید در فقه توجه شود؛ می‌شود این را یک دلیل قرار داد.

همان‌طور که بارها عرض کرده‌ایم در فقه بابی می‌خواهیم که تخلق به اوصاف و اتصاف به اوصاف یا اجتناب از اوصاف روحی بپردازد که همان اتصال به مباحث اخلاقی، بالاست.

در آن باب فقهی جدید این‌جور گفته می‌شود که کسب این صفت یک حکمی دارد، خود صفت یک پدیده اخلاقی ممدوح و مذموم مفهوم اخلاقی است اما از باب اینکه اختیار به آن تعلق می‌گیرد در فقه می‌آید. کسب یک صفت ممکن است بگوییم واجب است، یا مستحب است یا حرام است یا مکروه است یا جایز است.

اوصاف و احوال روحی، از حیث ذاتشان در اخلاق مطرح می‌شود و مدح و ذم و ممدوحیت آن بحث می‌شود این یک بحث اخلاقی است

اما همه این صفات و احوال روحی که قابل کسب یا اکتساب و اجتناب است و در دایره اختیار قرار می‌گیرد، می‌تواند موضوع برای احکام فقهی بشود و در فقه توجه بشود.

این یکی از آن حدود بیست باب جدید فقهی است که از قدیم دنبال آن بودیم، اکتساب و اجتناب فضائل و رذایل اخلاقی، این سؤال مهم فقهی است و باید یک جایی و یک فصلی از فقه به این بپردازد و این پرداخته نشده است به دلیل اینکه احساس کردند همان که در اخلاق آمده است کافی است درحالی‌که اخلاق به این دقت اجتهادی و منهج اجتهادی نپرداخته است و ذات این سؤال و پاسخ هم فقهی است.

احوال که می‌گوییم گاهی آن صفات در حد صفات نیست، یعنی ملکات و گاهی احوال است و گاهی حتی یک افعال درونی است.

وارد حاشیه شدم آنجا گفتیم در فقه باید بابی تأسیس شود حول احکام اکتساب و اجتناب فضائل، رذایل و صفات و احوال روحی و درونی، در جایی که اختیار آنجا وجود دارد. در آن باب این قاعده یک قاعده اصلی می‌شود اگر پذیرفته شود. گفته می‌شود اوصاف و اسماء خداوند هر جا اطلاق شده باشد، به فراخور انسانی و موجودات ممکن و شرایط انسانی، آن‌ها مستحسن است که به دست آید و انسان آن‌ها را واجد شود.

جاهایی قرینه عقلی و نقلی داریم که این وصف در موقع خدا مقبول و معقول نیست، آن استثناء حتماً دارد ولی اینکه قاعده را به هم بزند خیر.

در گزاره‌های اخلاقی یکی این است که ماهیت گزاره‌های اخلاقی باید و نباید است، یکی ملازمه گزاره اخلاقی با باید و نباید اخلاقی است و ما بیشتر این ملازمه را قبول داریم.

# چند نکته

۱- این است که این اصل است اما امکان خروج از این با دلیل عقلی یا نقلی وجود دارد.

۲- اینکه از این رجحان استفاده می‌شود و وجوب از آن استفاده نمی‌شود. مثلاً اینکه علم است و خوب است شخص عالم باشد.

۳- این است که بعضی از موانعی که در سابق به عنوان اولی و ثانوی بود در اینجا محتمل نیست، هم عنوان اولی و ظاهری ذاتی.

این یک بحث است که روی آن فکر کنید که می‌شود پذیرفت یا خیر؟ اگر این پذیرفته شود آن بحث که در غایت فلسفه گفته می‌شود التشبه بالخالق و بالبارئ، فقط تشبه بالباری در آن جهت احاطه علمی نیست و مقداری آن تشبه را وسیع‌تر می‌شود معنا کرد و بخصوص آن مظهریت اسماء و صفات الهی که در عرفان گفته می‌شود ممکن است گفته شود گاهی یک وجه عقلایی و عرفی‌تر و فقهی‌تر می‌شود آن را پذیرفت که خوب است که شخص تلاش کند هر چه بیشتر متصف به اوصافی بشود که در خداوند متعال است.

این دو ملاحظه

یکی آن جهت که استثناپذیر است و دیگر اینکه جهت رجحان است و یکی هم این که این حکم کلی قابل تقییدات هم هست، مثلاً گفته شود این ویژگی را خوب است فرد داشته باشد ولی با ادله عقلی و نقلی قیدهایی خورده است در بشر کسی که می‌خواهد علم پیدا بکند یا چیز دیگر ده قید دیگر هم دارد که عالم شدن باید با رعایت این شرایط و قیود باشد و آن‌ها مانعی ندارد اینها وارد این منظومه می‌شود که مقیدات بر آن عارض می‌شود و محدود به ضوابط و شرایطی می‌شود و طبیعی است مثل همه ادله مطلق و عام که قابل تقیید و تحدید است. اصل بر تخلق و تشخص است، همه ثمره این بحث در مقام شک است.

سؤال: اگر عقلی بخواهد جلو برود، عقل در شبهات مصداقیه چه می‌گوید؟

جواب: اگر با قاعده ملازمه شد که یک حکم درمی‌آوریم و آن در مقام…

شک پیدا نمی‌شود شک هم اگر پیدا شود آن هم بحث داریم که آیا عقل عملی هیچ جا شک و مراجعه ندارد بحث داریم.

شک از این ناشی می‌شود که شاید این اختصاص با آن مرتبه عالیه باشد

سؤال: استدلال شما چیست، یک بار دیگر بیان بفرمایید

جواب: عقل ابهامات بدوی را می‌تواند پیدا بکند و ابهاماتی که ملاک نمی‌تواند کشف کند درعین‌حال در آن ملاک کلی تردیدی ندارد. قابل این هست که با درجه ابهام و تردید اصل را در احکام عقل بپذیریم.

پرونده دلیل اول باز است و خود من هم مداقه‌های بیشتری راجع به آن می‌کنم.

# دلیل دوم

آن تخلقوا باخلاق الله است که این روایت مشهور است، ظاهراً نبوی است. فقط یک جا این روایت را ملاحظه می‌کنیم که در بحار است جلد ۵۸، صفحه ۱۲۹، در تتمه کتاب سماء و العالم است که خواندن این کتاب سماء و عالم بحار خیلی ارزشمند است و خیلی مطالب دارد.

در آنجا بدون هیچ سندی می‌گوید «أَنَّهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: تَخَلَّقُوا بِأَخْلاَقِ اَللَّهِ» نبوی هم نیست مربوط به ائمه است. این روایت غیر مسند است و هیچ سندی برای آن ذکر نشده است از نظر سند به جایی بند نیست

از نظر دلالت هم این‌طور باید تقریر کرد که امر وجود دارد گرچه ظهور اولیه وجوب است اما اینجا با قرائن و شواهد و مناسبات حکم و موضوع معلوم است این امر، امر الزامی نیست به دلیل اینکه آن اخلاق الله خیلی وسیع است و اطلاق اخلاق الله مقدم بر ظهور هیئت تخلقوا الله در وجوب است و لذا ظهور همان استحباب و رجحان است.

اطلاق اخلاق الله شامل همه موارد مستحسن و راجح می‌شود، الزامی می‌شود و تخلقوا اطلاق هیئت وجوب را می‌رساند، تعارض بین اطلاق هیئت و اطلاق ماده است. این تعارض بین هیئت و ماده را مفصل بحث کردیم که راه حل آن سه چهار وجه است منتهی اینجا در تبادرات و انسباقات ذهنی جوری است که اطلاق ماده بر اطلاق هیئت مقدم است. یعنی یک جایی داریم که قرائنی، تعاونوا علی البر و التقوی است که آنجا گفتیم که آن اطلاق ماده بر اطلاق هیئت امر مقدم است اینجا هم از آن قبیل است مگر اینکه کسی آن راه جمع را که احتمال دادیم بگوید.

# نکته دیگر

یکی هم بحث اخلاق است که تخلقوا باخلاق الله، ظهور اخلاق که جمع خُلْق یا خُلُق است اوصاف است نه افعال، الان وقتی می‌گوییم علم اخلاق، گاهی اخلاق را تعمیم می‌دهند و شامل افعال هم می‌شود، اما در استعمالات این‌جوری ظاهر این است که مخصوص همان خُلُق است و اوصاف روحی و درونی است.

بنا بر این اصل این است که اخلاق اینجا بر اوصاف حمل بشود یا به دلیل اینکه معنای حقیقی آن است و غیر از آن مجاز است یا به دلیل اینکه مشترک لفظی بین آن معنا و آن معنای اعم است که اخص متیقن است.

سؤال: مقتضای آن تعمیم است چون این روایت در مقام بحث تشبه است، تشبه به خدا هم اخلاقاً خوب است و هم…

جواب: با الغاء خصوصیت این‌چنین چیزی هم ممکن است ادعا بشود اگر هم از لحاظ مدلول مطابقی نشود ممکن است ادعا بشود در اخلاق گفته می‌شود تفاوتی با آن رفتار و افعال که آن هم از اخلاق برخاسته است یا به دلیل اینکه تلازم دارد وقتی می‌گوییم اخلاق، یعنی صفات و اینها همه افعال را در بردارد و اگر فعلی را دیدید در واقع به اسم برمی‌گردد. این بالاتر از آن است که می‌فرمایید صفات است یعنی ملازمه است.

یا به دلیل اینکه الغاء خصوصیت می‌شود و تنقیح مناط و امثال این می‌شود

# سه نکته در روایت

بنا بر این

۱- سند تام نیست

۲- تخلقوا، اولی و اظهر این است که رجحان را می‌گوید نه وجوب

۳- اینکه اخلاق گرچه ظهورش در اوصاف هست از لحاظ فنی لغوی، اما می‌شود شامل افعال هم بشود یا بالملازمه یا با الغاء خصوصیت.

و البته این روایت سند ندارد ولی اگر آن دلیل اول را بپذیریم می‌تواند مؤید باشد و بی‌ربطی نیست مطابق قواعد می‌شود.

سؤال: آیا می‌شود ضعف این روایت را با اقوال من بلغ کرد؟

جواب: بله اگر قاعده تسامح را کسی بپذیرد با توجه به ظهور این در رجحان بعید نیست منتهی آن قاعده را که معمولاً متأخرین قبول ندارند.

1. [بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج58، ص129.](http://lib.eshia.ir/71860/58/129/تخلقوا) [↑](#footnote-ref-1)